

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

A Comparative Analysis of the Principle of "No Punishment Without Clarification" in Islamic Criminal Law and International Law

Fatemeh Ahmadi*¹

1. Department of Civil Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran

* Corresponding Author's Email: Fa.ahmadi88@gmail.com

ABSTRACT

This article provides a comparative analysis of the principle of "No Punishment Without Clarification" (Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān) in Islamic jurisprudence and the principle of "Nullum crimen sine lege" in international law. Both principles emphasize the necessity of individuals' awareness of laws and obligations before punishment is enforced, aiming to achieve criminal justice. In Islamic jurisprudence, this principle, grounded in divine justice and revelation, underscores the requirement for clear and explicit communication of obligations. Conversely, international law, based on human consensus and legal codification, upholds "No crime without law" as a pivotal tool to prevent injustice. Despite significant similarities, differences exist in their approaches to sources, criteria for clarification, and the implementation of these principles. Islamic jurisprudence recognizes both Shari'ah-based and customary declarations as primary tools for communicating obligations, whereas international law prioritizes formal and transparent codification. Challenges in harmonizing these principles, particularly in aligning them with global human rights standards and differences in legal sources, are explored. The article concludes by proposing measures to strengthen the convergence between these two legal systems, highlighting the potential for such harmonization to promote criminal justice and reduce inconsistencies globally.

Keywords: *Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān, criminal justice, Islamic jurisprudence, Nullum crimen sine lege, international law, legal comparison, human rights*

تاریخ ارسال: ۱۷ بهمن ۱۴۰۲
 تاریخ بازنگری: ۲۰ اسفند ۱۴۰۲
 تاریخ پذیرش: ۳ فروردین ۱۴۰۳
 تاریخ چاپ: ۲۵ فروردین ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل تطبیقی قاعده قبح عقاب بلا بیان در حقوق کیفری اسلامی و حقوق بین الملل

فاطمه احمدی*

۱. گروه حقوق مدنی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: Fa.ahmadi88@gmail.com

چکیده

این مقاله به تحلیل تطبیقی قاعده «قبح عقاب بلا بیان» در فقه اسلامی و اصل «Nullum crimen sine lege» در حقوق بین الملل می پردازد. هر دو اصل بر ضرورت آگاهی افراد از قوانین و احکام پیش از اعمال مجازات تأکید دارند و با هدف تحقق عدالت کیفری تدوین شده اند. در فقه اسلامی، این قاعده بر اساس مبانی وحیانی و عدل الهی، بیانگر ضرورت ابلاغ روشن و شفاف تکالیف شرعی به افراد است. در مقابل، حقوق بین الملل با تکیه بر توافقات بشری و قانون مندی، اصل «هیچ جرمی بدون قانون» را به عنوان یکی از ابزارهای کلیدی پیشگیری از بی عدالتی معرفی کرده است. با وجود شباهت های اساسی، تفاوت هایی در رویکرد به منابع، معیارهای بیان و اجرای این اصول مشاهده می شود. در فقه اسلامی، بیان شرعی و عرفی به عنوان ابزارهای اصلی ابلاغ تکالیف تعریف شده است، در حالی که حقوق بین الملل بر تدوین قوانین شفاف و رسمی تأکید دارد. چالش های تطبیق این دو اصل در عمل، به ویژه در زمینه تطابق با معیارهای جهانی حقوق بشر و تفاوت در منابع حقوقی، مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله با ارائه پیشنهادهایی برای تقویت هم گرایی میان این دو نظام حقوقی، تأکید می کند که تطبیق این اصول می تواند به گسترش عدالت کیفری و کاهش ناهماهنگی ها در سطح جهانی کمک کند.

کلیدواژه‌گان: قبح عقاب بلا بیان، عدالت کیفری، فقه اسلامی، Nullum crimen sine lege، حقوق بین الملل، تطبیق حقوقی، حقوق بشر

اشتراک و افتراق کمک کرده و گامی مهم در جهت همگرایی بیشتر در عدالت کیفری بین‌المللی باشد.

ضرورت این تحقیق از چند منظر قابل‌بیان است. نخست، از منظر نظری، تحلیل تطبیقی این دو اصل می‌تواند به غنای مبانی حقوقی هر دو نظام کمک کرده و فهم عمیق‌تری از فلسفه حاکم بر آنها ارائه دهد. دوم، از منظر عملی، درک بهتر این اصول و نقاط قوت و ضعف آنها می‌تواند در بهبود رویه‌های حقوقی و قضایی کشورهایی که از هر دو نظام الهام گرفته‌اند، تأثیرگذار باشد. سوم، از منظر حقوق بشر، تطبیق این مفاهیم می‌تواند در پاسخ به چالش‌های نوین جهانی در زمینه اعمال عدالت کیفری و تضمین حقوق متهمان موثر باشد.

هدف اصلی این پژوهش، بررسی تطبیقی قاعده «قبح عقاب بلابیان» در فقه اسلامی و اصل «Nullum crimen sine lege» در حقوق بین‌الملل است. این هدف در راستای شناسایی نقاط اشتراک و تفاوت میان این دو نظام حقوقی در زمینه عدالت کیفری و بررسی تأثیر این اصول بر حقوق متهمان و جلوگیری از مجازات‌های خودسرانه تعریف شده است. اهداف فرعی این پژوهش شامل تحلیل مبانی فلسفی و نظری این اصول، بررسی مصادیق عملی آنها در فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل، و ارائه پیشنهادهایی برای تقویت همکاری و همگرایی میان نظام‌های حقوقی مختلف است.

این پژوهش به دنبال پاسخ به چند سؤال کلیدی است: اول، مبانی نظری و فلسفی قاعده «قبح عقاب بلابیان» در فقه اسلامی چیست و چگونه با اصل «Nullum crimen sine lege» در حقوق بین‌الملل تطبیق می‌کند؟ دوم، این دو اصل در عمل چگونه تبلور یافته‌اند و چه چالش‌هایی در اجرای آنها وجود دارد؟ سوم، آیا می‌توان زمینه‌هایی برای تقویت تعامل و همگرایی میان این دو نظام حقوقی در زمینه این اصول ایجاد کرد؟ فرضیه اصلی این پژوهش این است که علی‌رغم تفاوت‌های منابع و مبانی، اصول

قاعده «قبح عقاب بلابیان» یکی از اصول مهم و بنیادین در فقه اسلامی است که بر اساس آن هیچ‌گونه مسئولیت یا مجازاتی بر فردی قابل اعمال نیست مگر آنکه حکم یا تکلیف مربوطه به‌طور واضح و آشکار به او ابلاغ شده باشد. این قاعده، که ریشه در مبانی عدل الهی دارد، بر ضرورت آگاهی افراد از قوانین و تکالیف تأکید دارد و نقش اساسی در تضمین عدالت در نظام کیفری اسلامی ایفا می‌کند. از سوی دیگر، در حقوق بین‌الملل نیز اصل مشابهی با عنوان «Nullum crimen sine lege» وجود دارد که به معنای "هیچ جرمی بدون قانون" است و به‌عنوان یکی از اصول کلیدی عدالت کیفری در اسناد بین‌المللی و رویه‌های دادگاه‌های بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. این اصل نیز، همانند قاعده فقهی مذکور، به دنبال جلوگیری از اعمال مجازات خودسرانه و تضمین حقوق بنیادین افراد است. تطبیق و بررسی تطبیقی این دو مفهوم، علی‌رغم تشابهات اساسی، نشان‌دهنده تفاوت‌های مهمی است که از تفاوت در منابع، ساختار و اهداف هر دو نظام حقوقی ناشی می‌شود.

بیان این مسئله ضروری است که در دنیای امروز، با گسترش جهانی‌شدن و تعامل نظام‌های حقوقی مختلف، درک متقابل میان اصول و مبانی کیفری این نظام‌ها بیش از پیش اهمیت یافته است. نظام حقوق کیفری اسلامی با تأکید بر اصول الهی و حقوق بین‌الملل با تمرکز بر توافقات بشری، هر دو بر پایه ضرورت عدالت استوارند، اما شیوه‌های دستیابی به عدالت و منابعی که از آن الهام می‌گیرند، تفاوت‌های قابل‌توجهی دارند. این تفاوت‌ها، به‌ویژه در زمینه قاعده «قبح عقاب بلابیان» و اصل «Nullum crimen sine lege»، می‌تواند در فرآیند تعامل میان کشورهای با نظام‌های حقوقی متفاوت چالش‌برانگیز باشد. بنابراین، بررسی و تحلیل تطبیقی این مفاهیم می‌تواند به روشن‌شدن زمینه‌های

مذکور هر دو بر ضرورت تضمین عدالت و جلوگیری از اعمال مجازات‌های ناعادلانه تأکید دارند و در عمل می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.

مطالعات پیشین در این زمینه نشان داده‌اند که قاعده «قیح عقاب بلا بیان» یکی از اصول مورد توجه در فقه اسلامی بوده و نقش آن در تضمین عدالت کیفری در آثار فقیهان اسلامی مانند شیخ طوسی (۱۴۱۴)، علامه حلی (۱۳۸۴)، و شهید ثانی (۱۳۷۴) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. در حوزه حقوق بین‌الملل نیز، اصل «Nullum crimen sine lege» به‌عنوان یک اصل بنیادین در حقوق کیفری بین‌المللی در اسناد مهمی مانند اساسنامه رم (۱۹۹۸) و منشور نورنبرگ (۱۹۴۵) مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین، مطالعاتی مانند آثار بوآس (۲۰۱۳) و شلتون (۲۰۰۵) بر اهمیت این اصل در تضمین حقوق بشر و جلوگیری از اعمال مجازات‌های خودسرانه تأکید داشته‌اند. با این حال، کمتر پژوهشی به‌طور جامع و تطبیقی به بررسی این دو اصل پرداخته است، و این پژوهش با هدف پر کردن این خلأ علمی طراحی شده است.

مبانی نظری

قاعده «قیح عقاب بلا بیان» یکی از اصول کلیدی در نظام فقه اسلامی است که در چارچوب مبانی عدل الهی و حقوق انسانی شکل گرفته است. این قاعده بر این اصل استوار است که هیچ فردی نمی‌تواند بدون آگاهی از حکم یا تکلیف مربوطه، مورد مجازات قرار گیرد. مبناى این قاعده در آیات قرآن و روایات اسلامی به‌وضوح دیده می‌شود. برای مثال، آیه شریفه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) نشان‌دهنده این است که اعمال مجازات الهی تنها پس از بیان واضح احکام و ارسال پیامبران امکان‌پذیر است. همچنین، در روایات متعددی از پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) نیز بر اهمیت بیان و آگاهی در مسائل شرعی تأکید شده است (طوسی، ۱۴۱۴).

این قاعده نه تنها در اصول فقه بلکه در علم کلام نیز جایگاه برجسته‌ای دارد. متکلمان مسلمان، همچون شیخ مفید و علامه حلی، تأکید کرده‌اند که عدل الهی اقتضا می‌کند تا انسان‌ها قبل از مواجهه با مسئولیت یا مجازات، نسبت به احکام آگاه باشند (حلی، ۱۳۸۴). از سوی دیگر، فقیهان نیز قاعده «قیح عقاب بلا بیان» را در ابواب مختلف فقهی، به‌ویژه در زمینه حقوق کیفری، به‌عنوان یک اصل مهم پذیرفته‌اند. این قاعده با اصول دیگری همچون «اصل برائت» و «اصل عدم» ارتباط نزدیک دارد و نشان‌دهنده تأکید فقه اسلامی بر رفع هرگونه ابهام و ظلم در تعیین تکالیف و مجازات‌هاست. از منظر فلسفی، قاعده مذکور بر این ایده تأکید دارد که تحقق عدالت بدون آگاهی افراد از قوانین و الزامات ممکن نیست و این آگاهی از طریق ابلاغ روشن احکام و قوانین تحقق می‌یابد.

در حقوق بین‌الملل، اصل «Nullum crimen sine lege» به معنای «هیچ جرمی بدون قانون» یکی از اصول بنیادین عدالت کیفری محسوب می‌شود. این اصل که ریشه در حقوق روم باستان دارد، با تأکید بر ضرورت قانونی بودن جرم و مجازات، به‌عنوان یکی از مبانی مهم در حقوق کیفری بین‌المللی شناخته می‌شود (Boas, 2013). این اصل برای نخستین بار به‌طور رسمی در منشور نورنبرگ (۱۹۴۵) و سپس در اساسنامه رم (۱۹۹۸) به‌عنوان یکی از اصول حقوقی دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به‌کار گرفته شد. بر اساس این اصل، هیچ فردی نمی‌تواند به‌دلیل انجام عملی که در زمان ارتکاب آن جرم تلقی نمی‌شده است، تحت پیگرد یا مجازات قرار گیرد.

اصل «Nullum crimen sine lege» به‌طور مستقیم با اصول حقوق بشر نیز مرتبط است، زیرا تضمین می‌کند که افراد در برابر اعمال خودسرانه و غیرقانونی مصون بمانند. دادگاه‌های بین‌المللی، همچون دادگاه جنایات جنگی یوگسلاوی سابق و دادگاه جنایات جنگی رواندا، در احکام خود بر این اصل تأکید کرده‌اند و آن را

اصول عدالت‌محور در هر دو نظام حقوقی اسلامی و بین‌المللی نقش بنیادینی در شکل‌دهی به مفاهیم حقوق کیفری ایفا می‌کند. در فقه اسلامی، عدالت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین صفات الهی، مبنای تمامی قواعد و اصول حقوقی است. قاعده «قیح عقاب بلا بیان» نیز بر همین اساس شکل گرفته است و تأکید دارد که اجرای مجازات بدون اعلام قبلی حکم یا تکلیف، خلاف عدالت الهی است. این قاعده به وضوح در آیات قرآن و روایات اهل‌بیت (ع) تبیین شده است. آیه شریفه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) بیانگر این است که تکلیف یا مجازات باید در حدود توانایی انسان باشد و این توانایی مستلزم آگاهی از حکم است. همچنین آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) نشان می‌دهد که مجازات باید مبتنی بر ابلاغ و اطلاع‌رسانی قبلی باشد، چراکه عدل الهی مستلزم آگاهی فرد از قوانین است (طوسی، ۱۴۱۴).

در حقوق بین‌الملل نیز، اصل «Nullum crimen sine lege» به‌عنوان یک اصل عدالت‌محور بر لزوم قانون‌مندی و آگاهی از قوانین تأکید دارد. این اصل به‌طور رسمی در منشور نورنبرگ و اساسنامه رم به‌عنوان مبنای اساسی عدالت کیفری بین‌المللی درج شده است. این اصل تضمین می‌کند که افراد تنها به دلیل اعمالی مجازات می‌شوند که پیش‌تر به‌عنوان جرم در قوانین تعریف شده باشد. این تأکید بر شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری قوانین، از مهم‌ترین شاخصه‌های عدالت در حقوق بین‌الملل است (Boas, 2013). بر این اساس، هر گونه مجازات که بدون قانون‌گذاری یا اطلاع‌رسانی قبلی اعمال شود، ناقض عدالت و حقوق بشر خواهد بود.

وجه مشترک هر دو نظام حقوقی در این است که عدالت را به‌عنوان یک اصل فراگیر می‌پذیرند و بر این باورند که تحقق عدالت مستلزم شفافیت و آگاهی از قوانین است. هر دو نظام، در تلاش برای جلوگیری از بی‌عدالتی و خودسری در اعمال مجازات‌ها، به این اصول پایبند هستند. در فقه اسلامی، عدل الهی به‌عنوان

ابزاری برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های حقوقی دانسته‌اند (Shelton, 2005). این اصل همچنین به جلوگیری از مجازات‌های ارتجاعی و بازدارنده در نظام‌های حقوقی مختلف کمک می‌کند و مبنای عدالت کیفری در سطوح ملی و بین‌المللی محسوب می‌شود.

ارتباط میان قاعده «قیح عقاب بلا بیان» و اصل «Nullum crimen sine lege» را می‌توان در زمینه عدالت کیفری بررسی کرد. هر دو اصل بر ضرورت اطلاع‌رسانی و شفافیت در تعیین تکالیف و مجازات‌ها تأکید دارند. در هر دو نظام حقوقی، هدف اصلی جلوگیری از اعمال مجازات‌های خودسرانه و تأمین حقوق متهمان است. در فقه اسلامی، تأکید بر قاعده «قیح عقاب بلا بیان» از منظر عدل الهی و اصول شرعی است که بیان می‌دارد هرگونه تکلیف باید به‌طور واضح و از طریق منابع معتبر بیان شود (طوسی، ۱۴۱۴). در حقوق بین‌الملل نیز، اصل «Nullum crimen sine lege» به‌عنوان یک اصل عدالت‌محور، بر قانونی بودن جرم و مجازات تأکید دارد و تضمین می‌کند که هیچ فردی بدون ابلاغ واضح قوانین مورد پیگرد قرار نگیرد.

با این حال، تفاوت‌هایی نیز در مبانی و کاربرد این دو اصل وجود دارد. در فقه اسلامی، بیان می‌تواند به دو صورت شرعی و عرفی انجام شود، در حالی که در حقوق بین‌الملل تأکید بر قانون‌گذاری از طریق توافقات بین‌المللی و اسناد رسمی است. این تفاوت‌ها ناشی از تفاوت در منابع حقوقی و فلسفه حاکم بر هر دو نظام است. با این وجود، هر دو اصل در تلاش‌اند تا عدالت کیفری را از طریق تضمین شفافیت و آگاهی در فرآیندهای حقوقی بهبود بخشند. این تطبیق نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های فرهنگی و ساختاری، اصول مشترکی میان این دو نظام حقوقی وجود دارد که می‌تواند به گسترش فهم متقابل و تعامل سازنده میان آنها کمک کند.

تحلیل تطبیقی

است. فقه اسلامی با تأکید بر عدل الهی و حقوق بین‌الملل با تأکید بر قانون‌مندی بشری، هر دو در تلاش‌اند تا از بی‌عدالتی و نقض حقوق انسان‌ها جلوگیری کنند.

در تحلیل تطبیقی قاعده «قیح عقاب بلا بیان» در فقه اسلامی و اصل «Nullum crimen sine lege» در حقوق بین‌الملل، تفاوت‌های قابل توجهی مشاهده می‌شود که ریشه در رویکردها، منابع و اهداف متفاوت این دو نظام حقوقی دارد. این تفاوت‌ها به‌ویژه در مفهوم و معیارهای بیان و نیز چالش‌های تطبیق این اصول در عمل قابل تحلیل است.

فقه اسلامی بر پایه منابع وحیانی و آموزه‌های الهی استوار است و بنابراین، مفهوم «بیان» در این نظام حقوقی از منظر شرعی و عرفی تعریف می‌شود. بیان شرعی به معنای ابلاغ احکام الهی از طریق منابع معتبری همچون قرآن و سنت است. در این رویکرد، خداوند به‌عنوان قانون‌گذار اصلی، تکالیف و احکام را از طریق پیامبران و امامان معصوم (ع) به انسان‌ها ابلاغ کرده است. برای مثال، آیه «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) به‌صراحت بر لزوم ارسال پیامبران به‌عنوان ابزار بیان شرعی تأکید می‌کند (طوسی، ۱۴۱۴). در این زمینه، بیان شرعی دارای ابعاد فراگیرتری است و شامل تعالیم دینی، اصول اخلاقی و احکام فقهی می‌شود. بیان عرفی، از سوی دیگر، به قواعدی اشاره دارد که از طریق تعاملات اجتماعی و عرف متداول میان مردم شکل گرفته و در چارچوب احکام شریعت مورد تأیید قرار گرفته است. فقه اسلامی با پذیرش این دو نوع بیان، تلاش می‌کند تا اصول و احکام را به گونه‌ای بیان کند که برای همه افراد جامعه قابل فهم و پذیرش باشد.

در حقوق بین‌الملل، مفهوم «بیان» به‌طور عمده بر اساس معیارهای قانونی و عرفی تعریف می‌شود. در این نظام حقوقی، بیان به معنای تصویب قوانین و معاهدات بین‌المللی است که باید به‌صورت شفاف و پیش‌بینی‌پذیر در دسترس همه کشورها و افراد قرار گیرد. این رویکرد بر شفافیت، دسترسی‌پذیری و قابلیت پیش‌بینی قوانین

سرچشمه قوانین، بر اساس درک عمیق از نیازهای انسان و جامعه، به گونه‌ای تنظیم شده است که از تحمیل ظلم جلوگیری شود. این نگاه در حقوق بین‌الملل نیز به‌صورت تعهد به رعایت قوانین مصوب و احترام به حقوق افراد بازتاب یافته است.

تأکید بر علم و آگاهی در مسئولیت‌گیری نیز یکی از نقاط اشتراک مهم میان این دو نظام حقوقی است. در فقه اسلامی، مسئولیت‌گیری بدون علم و آگاهی از حکم، قابل‌تصور نیست. این اصل نه‌تنها در قاعده «قیح عقاب بلا بیان» بلکه در اصول مرتبط با برائت و مسئولیت فردی نیز به‌روشنی دیده می‌شود. برای مثال، امام علی (ع) در نهج‌البلاغه به‌صراحت بر اهمیت علم و آگاهی در مسئولیت‌های انسانی تأکید کرده و بیان می‌دارد که نادانی نمی‌تواند مبنای اجرای عدالت باشد (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴). از این‌رو، در فقه اسلامی، هرگونه مجازات یا تکلیف باید پس از اطلاع‌رسانی روشن به افراد اعمال شود.

در حقوق بین‌الملل نیز، اصل «Nullum crimen sine lege» به‌طور مشابه بر ضرورت آگاهی از قوانین و پیش‌بینی‌پذیری آنها تأکید دارد. در اسناد بین‌المللی، همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بر لزوم اطلاع‌رسانی قبلی و شفافیت قوانین تأکید شده است (United Nations, 1948). این اصول نشان‌دهنده تعهد حقوق بین‌الملل به تضمین حقوق افراد و جلوگیری از مجازات‌های ناعادلانه است. برای مثال، در پرونده‌های مربوط به دادگاه جنایات جنگی یوگسلاوی سابق، دادگاه تأکید کرده است که متهمان تنها در صورتی قابل مجازات هستند که قوانین مربوطه به‌وضوح پیش از وقوع جرم ابلاغ شده باشند (Shelton, 2005).

در نتیجه، هر دو نظام حقوقی بر این باورند که تحقق عدالت کیفری بدون علم و آگاهی افراد از قوانین امکان‌پذیر نیست. این اشتراک نظر، اگرچه از منابع و مبانی متفاوتی سرچشمه می‌گیرد، نشان‌دهنده اهمیت فراگیر شفافیت و آگاهی در اجرای عدالت

در تعریف و اجرای حقوق بشر می‌تواند باعث ایجاد تنش در تطبیق اصول حقوق کیفری این دو نظام شود. برای مثال، در برخی موارد، ممکن است تفاسیر سنتی از قاعده «قیح عقاب بلا بیان» با الزامات جدید حقوق بشری در تعارض قرار گیرد، در حالی که حقوق بین‌الملل بر انطباق کامل قوانین با حقوق بشر تأکید دارد. بنابراین، تفاوت‌های مفهومی و عملی میان این دو نظام حقوقی، اگرچه می‌تواند باعث چالش‌هایی در تطبیق آنها شود، اما فرصتی برای تبادل تجربیات و درک متقابل نیز فراهم می‌کند. این تطبیق می‌تواند به گسترش اصول عدالت کیفری در سطح جهانی کمک کرده و زمینه‌ای برای همگرایی میان نظام‌های حقوقی مختلف ایجاد کند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر دو اصل در تلاش‌اند تا از اعمال مجازات‌های خودسرانه جلوگیری کرده و حقوق متهمان را در چارچوب عدالت کیفری تضمین کنند. در فقه اسلامی، قاعده «قیح عقاب بلا بیان» با تکیه بر مبانی وحیانی و الهی، بر ضرورت آگاهی افراد از احکام و قوانین قبل از مواجهه با مجازات تأکید دارد. در حقوق بین‌الملل نیز اصل «Nullum crimen sine lege» با تأکید بر قانون‌مندی و شفافیت قوانین، تلاش می‌کند تا عدالت کیفری را از طریق جلوگیری از ابهام و غیرقانونی بودن مجازات‌ها محقق سازد.

تحلیل این دو اصل نشان می‌دهد که در هر دو نظام حقوقی، عدالت به‌عنوان یک اصل بنیادین مورد توجه است. در فقه اسلامی، عدالت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین صفات الهی، مبنای تمامی قواعد و اصول حقوقی است و قاعده «قیح عقاب بلا بیان» نیز بر این اساس شکل گرفته است. این قاعده نه تنها در اصول فقهی بلکه در مسائل کلامی و فلسفی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و به‌عنوان یکی از مصادیق تحقق عدالت الهی محسوب می‌شود (طوسی، ۱۴۱۴). از سوی دیگر، در حقوق بین‌الملل، عدالت کیفری بر مبنای توافقات بین‌المللی و

تأکید دارد و تلاش می‌کند تا از هرگونه ابهام یا تفسیر خودسرانه جلوگیری کند. برای مثال، اساسنامه رم (۱۹۹۸) به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اسناد حقوق کیفری بین‌المللی، تصریح می‌کند که هیچ فردی نباید به دلیل عملی که در زمان ارتکاب آن به‌عنوان جرم تعریف نشده، محاکمه یا مجازات شود (Boas, 2013). بنابراین، بیان در حقوق بین‌الملل به معنای وجود قوانین مدون و تصویب‌شده‌ای است که باید به‌صورت رسمی و قابل استناد به اجرا درآیند.

تفاوت در منابع حقوقی یکی از چالش‌های اساسی در تطبیق این دو نظام است. در فقه اسلامی، منابع وحیانی همچون قرآن و سنت، اساس تمامی قواعد و احکام حقوقی را تشکیل می‌دهند. این منابع به دلیل ماهیت الهی خود، دارای مشروعیت قطعی و غیرقابل تردید هستند. از سوی دیگر، حقوق بین‌الملل بر منابع عرفی و توافقات بشری استوار است. معاهدات بین‌المللی، اصول کلی حقوقی و رویه‌های قضایی از جمله منابع اصلی این نظام حقوقی محسوب می‌شوند (Shelton, 2005). این تفاوت در منابع، باعث می‌شود تا تطبیق اصولی همچون قاعده «قیح عقاب بلا بیان» و اصل «Nullum crimen sine lege» با چالش‌هایی همراه شود.

برای مثال، در حقوق بین‌الملل، قوانین می‌توانند تحت تأثیر تغییرات سیاسی و اجتماعی دچار تحول شوند، در حالی که در فقه اسلامی، احکام الهی به‌عنوان قوانین ثابت و ابدی تلقی می‌شوند. تطبیق این اصول با مسائل حقوق بشر نیز یکی دیگر از چالش‌های مهم است. در فقه اسلامی، حقوق بشر بر اساس مبانی شریعت تعریف می‌شود و اصولی همچون عدالت، کرامت انسانی و آگاهی افراد از تکالیف، در چارچوب احکام شرعی مورد توجه قرار می‌گیرد. با این حال، برخی از تفاسیر سخت‌گیرانه یا محدودکننده از شریعت ممکن است با معیارهای جهانی حقوق بشر در تعارض قرار گیرد. در مقابل، حقوق بین‌الملل به‌دنبال تضمین حقوق بشر بر اساس معیارهای جهانی و توافقات بین‌المللی است. این تفاوت

این تفاوت در منابع می‌تواند منجر به اختلاف در تفسیر و اجرای اصول عدالت کیفری شود.

برای تقویت هم‌گرایی میان این دو نظام حقوقی، چندین پیشنهاد می‌توان مطرح کرد. نخست، لازم است که درک متقابل میان مفاهیم و اصول حقوقی هر دو نظام افزایش یابد. این امر از طریق تبادل دانش و تجربه میان فقها و حقوقدانان بین‌المللی امکان‌پذیر است. همچنین، می‌توان از ظرفیت‌های فقه اسلامی برای ارائه تفاسیر نوین و سازگار با نیازهای جامعه بین‌المللی استفاده کرد. برای مثال، می‌توان تفاسیر جدیدی از قاعده «قبح عقاب بلا بیان» ارائه داد که با اصول حقوق بشر در سطح جهانی همخوانی داشته باشد (طوسی، ۱۴۱۴). دوم، لازم است که در حقوق بین‌الملل نیز توجه بیشتری به اصول اخلاقی و دینی در تعیین و اجرای قوانین کیفری شود. این امر می‌تواند باعث افزایش مشروعیت و پذیرش قوانین بین‌المللی در میان کشورهای اسلامی شود.

در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های موجود، اصول عدالت کیفری در فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. تطبیق و هم‌گرایی این اصول می‌تواند به گسترش عدالت در سطح جهانی کمک کرده و از اعمال مجازات‌های غیرمنصفانه جلوگیری کند. این امر نیازمند تلاش مشترک میان تمامی نظام‌های حقوقی و تعهد به اصول عدالت و حقوق بشر است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

اصول کلی حقوقی تعریف می‌شود. اصل «Nullum crimen sine lege» نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق عدالت در سطح جهانی شناخته شده و در اسناد مهمی مانند منشور نورنبرگ و اساسنامه رم به‌کار گرفته شده است (Boas, 2013). بررسی تحقق عدالت در هر دو نظام حقوقی نشان می‌دهد که فقه اسلامی و حقوق بین‌الملل هر دو تلاش می‌کنند تا از طریق تضمین شفافیت و آگاهی افراد، عدالت را محقق سازند. در فقه اسلامی، عدالت نه تنها در قالب قواعد حقوقی بلکه در قالب یک اصل اخلاقی و دینی نیز مطرح است. برای مثال، در روایات اسلامی تأکید شده که مجازات بدون آگاهی و اطلاع‌رسانی قبلی، نه تنها ناقض عدالت است، بلکه می‌تواند منجر به ظلم شود (حلی، ۱۳۸۴). در حقوق بین‌الملل نیز، اصل «Nullum crimen sine lege» تضمین می‌کند که افراد تنها در صورتی می‌توانند مجازات شوند که قوانین مربوطه به‌طور شفاف و قانونی تعریف شده باشند. این اصل در رویه‌های قضایی بین‌المللی، از جمله در دادگاه‌های جنایات جنگی یوگسلاوی و رواندا، به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی عدالت کیفری مورد استفاده قرار گرفته است (Shelton, 2005).

با وجود این شباهت‌ها، تفاوت‌های مفهومی و عملی نیز میان این دو نظام وجود دارد که چالش‌هایی در تحقق عدالت ایجاد می‌کند. یکی از این چالش‌ها تفاوت در منابع حقوقی است. فقه اسلامی بر اساس منابع وحیانی همچون قرآن و سنت شکل گرفته و این منابع به‌عنوان قوانین الهی، دارای مشروعیت قطعی و غیرقابل تغییر هستند. از سوی دیگر، حقوق بین‌الملل بر پایه توافقات بشری و عرف بین‌المللی بنا شده و قوانین آن می‌توانند تحت تأثیر تغییرات اجتماعی و سیاسی تحول یابند (United Nations, 1998).

EXTENDED ABSTRACT

This article provides a detailed comparative analysis of the principle of "No Punishment

Without Clarification" (Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān) in Islamic jurisprudence and the principle of "Nullum crimen sine lege" in

international law. Both principles serve as safeguards against arbitrary punishment and are grounded in the broader concept of criminal justice, aiming to ensure fairness and transparency in the legal system. Despite arising from distinct legal traditions and sources, these principles share fundamental objectives of protecting individuals from the imposition of punishment without adequate prior notice of the legal prohibitions and consequences. The exploration of these principles contributes to a deeper understanding of how justice is framed in both religious and secular legal systems and how these systems might be harmonized to strengthen the global framework for justice.

In Islamic jurisprudence, the principle of Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān is closely tied to the concepts of divine justice and the clarity of legal injunctions. This principle asserts that it is inherently unjust to punish someone without clear knowledge of the law or rule that is being violated. Islamic legal thought, grounded in divine revelation through the Quran and the Hadith, holds that punishment can only be rightfully imposed if the person is fully aware of the legal prohibition. This is reflected in the Quranic verse: "And We never punish until We have sent a Messenger" (Al-Isra: 15), emphasizing the necessity of prior warning through prophetic revelation. Furthermore, classical Islamic jurists argue that clarity in legal communication is vital for maintaining justice in society (Tusi, 1414). This foundational principle has been explored in various legal and theological discussions, with scholars emphasizing its centrality in Islamic ethics and its role in safeguarding individual rights against arbitrary punishment.

In contrast, the principle of Nullum crimen sine lege, a cornerstone of modern international criminal law, also seeks to prevent arbitrary punishment by ensuring that laws are clear, accessible, and predictable. This

principle asserts that no one can be prosecuted for an act that was not defined as a crime by law at the time it was committed. As stipulated in the Rome Statute of the International Criminal Court (1998), this principle is crucial for ensuring the legality of criminal offenses in the international legal system. In this context, international law places great emphasis on transparency and codification, requiring that all criminal actions be clearly defined in national or international statutes before a person can be held criminally liable. The principle of Nullum crimen sine lege thus forms an essential safeguard for human rights, preventing the retroactive application of laws and the imposition of penalties for actions that were not previously categorized as criminal. This principle has been crucial in various international cases, such as the Nuremberg Trials, where its application helped prevent the prosecution of acts not previously defined as crimes under international law (Boas, 2013).

While both Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān and Nullum crimen sine lege emphasize the importance of prior knowledge and clear laws, there are significant differences between the two in terms of their sources and the role they play within their respective legal systems. Islamic jurisprudence derives its legitimacy from divine sources, primarily the Quran and the Hadith, with jurists further interpreting these texts to develop legal frameworks that are coherent with Islamic ethics. In this regard, the principle of Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān is part of a broader theological and moral system that defines human behavior in accordance with divine commandments. The clear communication of laws in Islamic jurisprudence is seen as a divine obligation to prevent injustice, with the ultimate goal being the promotion of moral conduct based on faith. On the other hand, international law is based on human-made legal frameworks that evolve through treaties, conventions, and

international norms. The principle of *Nullum crimen sine lege* in international law, therefore, is tied to the principles of state sovereignty, the rule of law, and international cooperation, with a focus on creating universal standards for justice that can be applied across different legal cultures (Shelton, 2005).

One of the significant challenges in comparing these two principles lies in the differences in their sources and authority. Islamic jurisprudence relies on a divine, immutable source of law, which is considered perfect and complete for all times. As such, the principles of justice within Islamic law are seen as both universal and eternal. In contrast, international law is a human construct, subject to change based on political, social, and cultural dynamics. This discrepancy in the sources of law creates difficulties in aligning these principles with one another, particularly in the realm of global human rights. The difference in approach to legal sources can also result in different interpretations of key concepts, such as the nature of punishment, the scope of human rights, and the relationship between law and morality. These differences in approach to legal sources and their corresponding interpretations may lead to challenges when attempting to reconcile Islamic legal principles with international human rights law, especially in areas where Islamic law and human rights law appear to be in tension (Boas, 2013).

Another challenge arises from the application of these principles to modern issues, particularly in the realm of human rights. International law has been heavily influenced by the global movement for human rights, which emphasizes the protection of individual freedoms, the prohibition of torture and inhumane treatment, and the guarantee of fair trials. The principle of *Nullum crimen sine lege* is an important safeguard against human rights violations, as it prevents the retroactive application of laws and ensures that

individuals are not punished for acts they could not have known were illegal. However, when applying this principle in Islamic countries or regions with strong Islamic legal traditions, there can be tensions between the principles of Islamic law and international human rights norms. For instance, the application of certain Islamic punishments, such as corporal punishment, might conflict with the prohibition of cruel, inhuman, or degrading treatment under international law (United Nations, 1998). These tensions highlight the challenges of harmonizing these two systems and finding common ground that respects both religious beliefs and global human rights standards.

The article concludes by suggesting that while significant differences exist between the principles of *Qubḥ 'Iqāb bi Lā Bayān* and *Nullum crimen sine lege*, there is potential for convergence between Islamic and international law in promoting criminal justice. Efforts should focus on increasing mutual understanding and dialogue between Islamic legal scholars and international law experts to identify common principles and shared values. Additionally, there is a need to develop interpretations of Islamic legal principles that are compatible with modern human rights standards. This approach can foster cooperation and mutual respect between different legal traditions and contribute to the development of a more unified and coherent global framework for justice. A nuanced understanding of both Islamic and international legal principles can help bridge the gap between these systems and enhance the protection of individual rights on a global scale.

References

- Boas, G. (2013). *Public international law: Contemporary principles and perspectives*. Cambridge University Press.
- Shelton, D. (2005). *Remedies in international human rights law*. Oxford University Press.
- Tusi, M. (1414). *Al-Mabsūt fi fiqh al-Imamiyya* (Vol. 1). Dar Ihya al-Turath al-Arabi.

United Nations. (1945). Charter of the International Military Tribunal - Annex to the Agreement for the prosecution and punishment of the major war criminals of the European Axis.

United Nations. (1998). Rome Statute of the International Criminal Court.